

سبک زندگی ایرانی اسلامی / ۳

شهرسازی

نوشته

عبدالله بیگدلی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۹۳

سوناسه: بیگدلی، عطاءالله، ۱۳۵۹-
 عنوان و نام پدیدآور: شهرسازی، نوشتند عطاءالله بیگدلی.
 مشخصات نشر: تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۳.
 مشخصات ظاهری: ۲۳۲ ص: مصور.
 فروست: سبک زندگی ایرانی اسلامی؛ ۳.
 شابک: 978-964-00-1642-8
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا.
 یادداشت: کتابخانه.
 یادداشت: نمایه.
 موضوع: شهرسازی -- تاریخ.
 موضوع: شهرسازی -- ایران.
 موضوع: شهرسازی.
 شناسه افزود: شایسته نیا، احسان، ۱۳۵۸-
 رده بندی کنگره: ۱۳۹۳ ن ۹ ب ۱۶۶ HT
 رده بندی دیویی: ۳۰۷/۱۲۱۶
 کتابشناسی ملی: ۳۳۹۸۶۶۵

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۱۶۴۲-۸



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران: خیابان جمهوری اسلامی، میدان ولیعصر، صندوق پستی: ۱۱۳۶۵-۴۱۹۱

شهرسازی

© حق چاپ: ۱۳۹۳، مؤسسه انتشارات امیرکبیر www.amirkabir.net

نوبت چاپ: اول

نویسنده: عطاءالله بیگدلی

حروف متن: میترا ۱۴

چاپ و صحافی و لیتوگرافی: چاپخانه سپهر، تهران، خیابان ابن سینا، پلاک ۱۸، شماره ۸۸

شمارگان: ۵۰۰

بها: ۱۰۰۰۰۰ ریال

همه حقوق محفوظ است. هرگونه نسخه برداری، اعم از زیراکس و بازنویسی، ذخیره کامپیوتری،
 اقتباس کلی و جزئی (به جز اقتباس جزئی در نقد و بررسی) و اقتباس در گزیده در مستندنویسی،
 و مانند آن(ها) بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است.

فهرست

۷.....	مقدمه و تیراس
۱۵.....	مقدمه
۲۷.....	فصل اول: شهرسازی در ایران امروز
۲۷.....	روایت بحران
۳۵.....	داستان تهران
۵۷.....	فصل دوم: شهرسازی سبک مسلمانان
۵۷.....	داستان مدینه
۶۲.....	داستان کوفه
۶۶.....	داستان بغداد
۷۰.....	داستان اصفهان
۷۳.....	داستان مشهد
۷۴.....	داستان ری
۷۵.....	شهرسازی به سبک مسلمانان
۹۳.....	فصل سوم: شهرسازی به سبک غرب
۹۱.....	داستان یونان
.....	داستان روم
۱۲۰.....	قرون وسطی
۱۳۲.....	داستان یک پایان
۱۳۹.....	رتسائس

- استبداد باروکی ۱۴۹
- عصر روشنگری و صنعت فرا می‌رسد ۱۵۴
- هوسمان، زنده باد خیابان! ۱۶۴
- آرتور سوریا و شهر خطی؛ زنده باد درخت! ۱۶۷
- ابنزر هاوارد؛ زنده باد باغ! ۱۷۰
- تونی گارنیه؛ بله به هر حال صنعت هست! ۱۷۳
- اوژن هنارد؛ زنده باد تقاطع، زنده باد فلکه! ۱۷۴
- لوکور بوزیه و تخیلات واقعی اش ۱۷۵
- نگاهی به آمریکا ۱۸۲
- فصل چهارم: شهرسازی و انقلاب اسلامی ۱۹۵
- چه باید کرد؟ ۱۹۵
- چه نمی‌توان کرد ۱۹۵
- خاتمه ۲۱۱
- منابع ۲۱۵
- نمایه ۲۲۳

مقدمه ویراستار

نگار من به مجموعه‌ای که پیش رو دارید به مثابه یک رویداد است. نحوی پس بین نشده در سراسر ماجرای نوشتن این کتاب‌ها، از طرح اولیه موضوع گرفته تا انتها وجود داشت، و احساس می‌کنم این مسئله همچنان سرنوشت این کتاب‌ها را راهبری می‌کند. اولاً حضور من در مرکز تحقیقات دانشگاه امام صادق (ع) از نیمه سال ۹۰ کاملاً تصادفی به نظر می‌آمد، به حدی که تا آن زمان روزها را حتماً در آنجا یعنی اسفند ۹۱ نمی‌توانستم تحلیلی منطقی از آن را بگویم. ثانیاً سلسله روابطی که نهایتاً پیشنهاد این کتاب را به من رساند هم تا حدی مدیع بود. اگرچه کلان‌روایت حاکم بر کتاب‌ها را از پیش به نحوی اجمالی بفهم کرده بودیم، اما راهی که عملاً قرار بود در آن حرکت کنیم چندان روشن نبود، کسی معلوم نبود اطلاعات مورد نیازمان را «دقیقاً» از کجا باید جمع‌آوری می‌کنیم. گاهی برای روشن شدن یک مسئله کوچک روزها وقت می‌گذاشتیم و گاهی انفعالی با کتابی یا مقاله‌ای یا فیلمی مواجه می‌شدیم که خیلی حرف‌ها را برایمان روشن می‌کرد. خود من، قرار بود در نوشتن کتاب‌ها شریک نشوم و صرفاً راهبری محتوایی مجموعه را بر عهده داشته باشم، اما به ضرورت همان راهبری محتوایی وارد نگارش هم شدم و بعد از اینکه بعضی از دوستان به دلایل کاملاً اتفاقی نتوانستند تا آخر ادامه دهند، عملاً مجبور به نوشتن نزدیک به

نیمی از کتاب‌ها شدم. از همان ابتدا متوجه شدیم که به زمان بیشتری از توافق اولیه با کارفرما (معاونت پژوهشی سازمان تبلیغات اسلامی) نیاز خواهیم داشت، اما هیچ‌وقت پیش‌بینی نمی‌کردیم که هم حجم کارها و هم زمان اتمام آن‌ها دو برابر شود. این پیش‌بینی‌نشده‌گی عملاً معنای مدیریت چنین کاری را هم برای من و هم برای کارفرمای بالادستی تغییر داد و به چیزی شبیه به «همدردی» تبدیل کرد. با وجود همه این مسائل، رویداد بودن این مجموعه به معنای تصادفی بودن و شلختگی نیست، بلکه معنایی واحد در سراسر تار و پود این مجموعه وجود دارد که در هنگام نگارش همواره من و ابری بالایی سر ما ایستاده بود.

پیش‌بینی نمی‌کردیم که در حال گذار از یک آشوب به وضعیتی نامعلوم می‌رویم. رویکردی با هر دو طرف این گذار برای ما خطرناک بود. ما از یک سو سعی داشتیم آشوب را به تعارض کلان‌روایت‌ها فروبکاهیم و از سوی دیگر تلاش می‌کردیم وضعیت نامعلوم آینده را در شمایی کلی توضیح دهیم؛ هر دو تلاش خطرناک بود، چرا که از یک طرف شک داشتیم که بتوان وضع واقعی را به نظریه فروکاست و از طرف دیگر می‌ترسیدیم تلاش برای تصویر اجمالی آینده چیزی در حد خیال‌پردازی باشد و نهایتاً با ایدئولوژی یکی باشد. باین حال ما کار کردیم و سعی نمودیم حتی المقدور هم ساخت پرسش اول را برنگه‌داریم. هم با احتیاط از خطر دوم بگذریم. احتمالاً آنچه جرئت این خطر را به ما داد درکی حضوری بود که ما از وضعیت امروزینمان داشتیم و اینکه همدردی کلان موفق بوده‌ایم مشمول همان حکم پیش‌بینی‌نشده‌گی است.

موضوع اولیه‌ای که با آن روبرو بودیم و کار ناظر با آن شروع شد شبکه زندگی بود، اما ما با دو ملاحظه عنوان کلی مجموعه را «زندگی بدون سبک» گذاشتیم؛ اول اینکه فکر می‌کردیم اگر بخواهیم لایف‌استایل را

به عنوان یک مجموعه متحد از روابط محقق خارجی در نظر داشته باشیم، نمی توانیم آن را از تاریخ و جغرافیای فرهنگی اش خارج کنیم و پیشنندهایی مثل اسلامیک و امثال آن به او بچسبانیم، فلذا عنوان کلی مجموعه را «زندگی بدون سبک» گذاشتیم و کتابی که مشخصاً به موضوع لایف استایل می پرداخت را کتاب لایف/استایل خواندیم، بدون آنکه ترجمه «سبک زندگی» را معادل آن بگذاریم. ملاحظه دوم در انتخاب چنان عنوانی این بود که بر وضعیت متعارض فعلی مان تأکید کنیم و عملاً فصل اول هر کتاب خارجی است از همین مسئله.

با تساوی فصل اول، هر کتاب از چهار فصل کلی تشکیل می شود. فصل اول با عنوان کلی «در بیان امروز» چنان که گفته شد روایت آشوب است؛ با تحلیل یک پدیده مجامع امای از پدیده های مرتبط شروع می کند و سعی می کند تعارض فرهنگی منظم در آن را آشکار کند. فصول دوم و سوم شرح تفصیلی دو سر همان تعارض فصل اول است. در فصل دوم با عنوان کلی «به سبک مسلمانان» تلاش کرده ایم این موضوع کتاب، ارتباط درونی لایه های مختلف تمدن اسلامی را نشان دهیم تا معلوم شود که روایتی کلی و متمرکز بر آن ها حاکم است. همین کار را در فصل سوم با عنوان کلی «به سبک غرب» هم انجام داده ایم، با این تفاوت که در بعضی کتاب ها فصل سوم به ادوار تاریخی کوچک تری تقسیم و عملاً بحث مبسوط تر و مفصل تری ارائه شده است. علت این تفاوت ابتدائاً آن است که نویسنده های مختلف کتاب ها را نوشته اند و در بعضی از کتاب ها بیش از یک نویسنده وجود دارد، اما علت دیگر آن، تفاوتی هم در نگاه ما به وضعیت غربی و وضعیت سنتی وجود داشت و ناتوانی ایده تاریخ در تحلیل وضعیت سنتی است، با این همه اعتراف می کنم که جا داشت فصل های دوم و سوم همه کتاب ها را مبسوط می دیدیم، هرچند در آن صورت حجم کار به نحو پیش بینی نشده ای بالاتر می رفت.

منطق ما در فصول اول و دوم و سوم رجوع از ظاهر به باطن بود؛ سعی می‌کردیم ظاهر پدیده‌ها را بکاویم و نشان دهیم که معنای واحدی آن‌ها را با پدیده‌های مشابه جمع می‌کند و نهایتاً همه را به یک روایت کلان می‌رساند؛ در فصل دوم اسلام، در فصل سوم غرب و در فصل اول هر دو، ما درکی اجمالی از عالم اسلام و عالم غرب و تعارض مبنایی‌شان داشتیم و براساس آن جلو رفتیم، اما حتی المقدور سعی کردیم این درک را عریان نکنیم، بلکه در خلال تفسیر پدیده‌ها نشانش دهیم، چنان‌که اساساً از همین طریق ذهن ما شکل گرفته بود. سعی مان این بود که با مخاطب راه برویم و این او را با استفاده از اموری که احياناً برای او مأنوس است متوجه مسائل بزرگ می‌کنیم که می‌توانست معنای فرهنگی آن امور باشد. به همین خاطر قاصد زبان محدودی فریبنده به نظر می‌رسد و شاید بعضی جاها احساس شود که در پیش و گسست شده است، اما شاید به این خاطر باشد که سطوح مختلف روایت و تحلیل را به هم آمیخته‌ایم و سعی کرده‌ایم میان آن‌ها تردد کنیم. بایاها باید متن را آرام‌تر خواند.

در فصل چهارم از هر کتاب، با این ادعا که انقلاب اسلامی افق جدیدی را در ساحت تفکری و تمدنی پیش روی ما گشود، تلاش کرده‌ایم این افق را ببینیم یا پیش‌بینی کنیم. مسئله‌ای که در این فصل با آن مواجه بودیم یکی از دو خطر بزرگ پیش رویمان بود. انتظار می‌رفت عرفاً از ما می‌رفت این بود که ما در این فصل شروع به راه‌حل دادن مسائل تک‌تک مسائل تمدنی‌مان کنیم، راه‌حل‌هایی که آن قدر روشن و فرموله شده باشد که بتوان آن‌ها را در دستور کار مدیران و سیاست‌مداران قرار داد و انتظار داشت که با آن‌ها، ظرف مدتی کوتاهی و براساس فرایندی تعریف‌شده و مرحله به مرحله، به وضعیت مطلوب برسیم. کیسه ما نه‌تنها از چنین پیشنهادهایی خالی بود، بلکه عملاً این نگاه را بی‌فایده و احياناً مخرب راه

آینده می‌دانستیم. به این خاطر در ابتدای فصل چهارم از هر کتاب تلاش کردیم چنین سودایی را از ذهن مخاطبمان خارج کنیم و در ادامه اگر پیشنهادی هم دادیم، «معنایی دیگر» در ذهن داشتیم. البته در بعضی عناوین مثل جنگ عملاً وضعیت فرق می‌کرد، چرا که انقلاب اسلامی یک تجربه زیسته در آن زمینه داشت و ما می‌توانستیم آن تجربه را بشناسیم و ادامه دهیم، اما این کار هم صرفاً با توجه به همان معنای دیگر امکان‌پذیر بود و ما هم در متن یادآور شدیم.

کتاب لایف‌استایل اگرچه در وحدت محتوایی سایر کتاب‌ها شریک است، تا حدی برای متفاوت از آن‌ها دارد. این کتاب در واقع مدخل ورودی ما به سایر کتاب‌ها محسوب می‌شود و مستقیم‌ترین توجه را به موضوع کلی مجموعه داشتیم. در این کتاب سعی کردیم نگاهی فرهنگی و نه روان‌شناسانه به لایف‌استایل داشته باشیم. با این نگاه، لایف‌استایل را اقتضای دوره‌ای از تمدن می‌دیدیم که سایر اقتضائات این دوره در ارتباط است و آن‌ها را مجموعه‌ای تحت عنوان «زمانه لایف‌استایل» خواندیم. همچنین نشان دادیم که این دوره در بستری شرایط تاریخی به وجود آمده است که سابقه‌اش به تجارب امریکا در سده‌های جهانی برمی‌گردد. بر این اساس معلوم است که نمی‌توانیم لایف‌استایل را مال خود بدانیم، مگر اینکه در تاریخ تمدن غربی مشارکت داشته باشیم. به این راه را مسدود می‌دیدیم یا می‌خواستیم، هم‌ارزی لایف‌استایل و سبک زندگی را منکر شدیم. در واقع ما تعریف جدیدی از سبک زندگی ارائه دادیم که با ملاحظات خود را از لایف‌استایل جدا می‌کند و هم‌ارز با تمدن می‌شود. این تعریف مادامی که عملاً نتوانیم منطق زندگی خود را از منطق لایف‌استایل متمایز کنیم، صرفاً بازی با الفاظ است و نباید به آن دلخوش بود. به هر حال، با این تعریف بود که توانستیم معماری و شهرسازی و جنگ

و طب و تغذیه را ذیل سبک زندگی تعریف کنیم، وگرنه مسلم است که این‌ها با لایف‌استایل یکی نیستند، اگرچه هرکدام در دورهٔ لایف‌استایل به وضع جدیدی درآمده‌اند.

مخاطب ما در این مجموعه، دانشجویان آشنا با علوم انسانی یا لااقل علاقه‌مند به آن در نظر گرفته شده است، اما اگر کتاب‌لئی و تفکری داشته باشد، معلوم است که نمی‌توان آن را در رده‌بندی‌های این‌چنینی جا داد. اگر غموضی در متن‌ها باشد، احتمالاً خواندن بعضی کتاب‌های تاریخ تمدن مثل کتاب *سبک معربی* - که دوست عزیزم آقای عطاءالله بیگدلی تألیف کرده‌اند توسط انتشارات دانشگاه امام صادق (ع) به چاپ رسیده است - می‌تواند به رفع آن کمک کند. همچنین اگر کسی طالب مطالعهٔ همهٔ کتاب‌های این مجموعه باشد، توصیه می‌کنیم که یکی از دو کتاب *شهرسازی و جنگ* را بر دیگران مقدم کند به خاطر تفصیلی که در آن‌ها رعایت شده است، البته هیچ‌یک از کتاب‌ها به گونه‌ای نیست که خواندنش منوط به خواندن کتاب دیگری باشد، به شرط آنکه ما این را درست شناخته باشیم.

معمولاً در مقدمهٔ کتاب‌ها گفته می‌شود که مؤلف شخصاً مسئولیت هرگونه خطا و اشتباهی را بر عهده می‌گیرد. این گفته اگرچه سخن پسندیده‌ای است، اما من نمی‌دانم مؤلفان عملی مسئولیتی را به عهده می‌گیرند. در بیشتر موارد، اگر اشکال و ایرادی به مؤلف برسد، آن‌قدر راه گریز دارد که بتواند مسئولیتی نپذیرد؛ ابتدایی‌ترینش آن است که بگوید شما درست نفهمیده‌اید و او منظورش را با توجه به عبارت دیگر در کتاب دیگری از کتاب توضیح داده است. برای شخص من، صرف گفتن اینکه مسئولیت هرگونه خطا و اشتباهی را بر عهده می‌گیرم خیلی سخت است، نه به خاطر اینکه خطا و اشتباه ندارم، بلکه برعکس، به این خاطر که می‌دانم ذاتاً خطاکارم و از خطاکار جز خطا کاری برنمی‌آید. باین همه ما کار

کردیم و هنوز هم داریم کار می‌کنیم و من امیدوارم که کار ما درست باشد یا درست بشود، اگرچه که خودمان خطا کاریم؛ ما با کارمان است که مسئولیت خطا کاریمان را می‌پذیریم.

چنان که گفتم، من این کتاب‌ها را یک رویداد می‌بینم، رویدادها ارزش واقعی خودشان را دارند، اما ما از آن‌ها عبور می‌کنیم. عموماً من تا از نشستن یادداشتی فارغ می‌گردم نسبت به کار خودم بددل می‌شوم و احساس می‌کنم اگر برگردم حتماً از اساس جور دیگری خواهم نوشت. این عبور و جدایی است؛ ما به پیش می‌رویم و رویدادها را پشت سر می‌گذاریم. همین رویدادها بوده‌اند که راه را به ما نشان داده‌اند. این کتاب‌ها هم اگر به آن راه را نشان دهند، به غایت انتظار ما نزدیک شده‌اند، بدون تأسف از این خطا کاران از آن‌ها عبور کرده‌اند.

درست است که رویدادها برای ما پیش‌بینی نشده‌اند، اما اتفاقی هم نیستند؛ چیزهایی به ما می‌دهند و حرف‌هایی به ما می‌زنند. رویداد این کتاب‌ها پیش از هر چیز فرصت همکاری با دوستان و دوستان فاضلی را به ما داد که چیزهای بسیاری از آن‌ها آموختم و در پرتو حضور آن‌ها لب خدا را در طول کار حس می‌کردم و به آینده‌اش خوش‌بین بودم. به این همه خدا را عمیقاً شکر می‌کنم و امیدوارم خدا به آن‌ها جزای خیر دهد و ما را هم از آن‌ها بهره‌مند کند. در کنار آقایان عطاءالله بیگدلی، امیرحسین شهگلی، آیت‌الله مایسته‌نیا، محمدصالح بهشتی‌نژاد و خانم معصومه ندیری که به عنوان نویسندگان در این کار یاری کردند، مشاورانی داشته‌ایم که بسیار به آن‌ها زحمت دادند و آن‌ها ممنونیم: آقایان احمد پارسازاده، سیدمهدی سیدصادقی، آیت معروفی، سیدمجید امامی، سیدمهدی ناظمی و سیدابراهیم سیدرتوف موسوی. همچنین اگر کارفرمای ما کسی غیر از جناب حجت‌الاسلام موسوی هوایی - معاون محترم پژوهشی سازمان تبلیغات اسلامی - بود، معلوم نبود که کار

به انتها برسد. همین‌طور آقای سعید کرمی، معاون پژوهشی انتشارات امیرکبیر بودند که مشتاقانه چاپ کتاب‌ها را بر عهده گرفتند و انتشار این کتاب‌ها مرهون لطف ویژه ایشان است.

کلام آخر، حرفی است که این رویداد برای ما داشت و آن اینکه گویا ما در آستانه رسیدن به یک وقت جمعی قرار گرفته‌ایم. اینکه چند محقق از دانشگاه‌های مختلف و رشته‌های متفاوت و معلومات متفاوت، که گاه زمینه‌آشنایی شخصی با هم ندارند، چنان با هم هم‌دل و همراه شوند که دست به یک کار مشترک بزنند و علی‌رغم مشکلات مالی، به طول انجامیدن کار و دزد زمن‌های پژوهشی مرتبط، کار را تا آخر ادامه دهند، نشان‌دهنده سخنی است که آن را هم سخن کرده است، اگر این سخن به گوش خوانندگان هم خوش آید، این معلوم است که ما در وقت جمعی هم شریکیم و این شاید همان چیزی باشد که انتظاب اسلامی وعده‌اش را به ما داده بود.

ویراستار علمی

محمد هادی محمودی